



## برخی از مسائل مورد بحث مشترک در ایران

### پیش و پس از اسلام

این عنوان سخن رانی هائیس است که من در کنگره های تحقیقات ایرانی ششم (در تبریز ۱۳۵۴) و هفتم (تهران ۱۳۵۵) و هشتم (کرمان ۱۳۵۶) القانومدم. در تبریز مسأله «جبر و اختیار» ، و در تهران «قاعده لطف و قانون صدور» ، و در کرمان مسأله «قدم و حدوث کلام» را به عرض حضار رسانیدم. مسأله ای که برای امروز در نظر گرفته ام اندیشه «روحانیت و جسمانیت» است که می توان آنرا به «فیزیک و متافیزیک» نیز تعبیر کرد چنانکه می دانیم در نیمه اول قرن نوزدهم، جامعه شناسان مدارج تکامل اندیشه بشر را در سه مرحله تعیین کرده بودند:

- الف : دوره مذاهب . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ب : دوره متافیزیک .
- ج : پزیتویسم .

بشر در دوره نخستین از این سه مرحله تمدن ، قوای مادی طبیعت را پرستش می کرد و چون در این دوره به مرحله توحید رسید ، باز خدای یکتای اومادی و جسمانی می بود . تنها در دوره متافیزیک است که بشر به موجودات مجرد از ماده ایمان پیدا کرد که آنها را به اصطلاح متکلمان اسلامی «مفارقات» یا «جوهر مفارقة» می نامیدند .

\* استاد دکتر علینقی منزوی از محققان ژرف فکر و صاحب نظر معاصر

اگر بخواهیم سابقه تاریخی و جغرافیائی این دو مرحله را بررسی کنیم باید مقایسه ساده میان کتب مقدس قدیم هند و کتب مقدس قدیم یهود فلسطین چنین درسی یابیم که خدا در تورات جنبه مادی داشته و قابل اشارت حسی است. با اینکه یهود پایه مرحله توحید نهاده بودند، صفاتی که در تورات به خدای یکتا نسبت داده شده همگی طبیعی و با شرایط زمان و مکان توأمان می باشند. خدایش از جهان وجود داشته و آنرا در مدت هفت روز از عدم بوجود آورده است. او مردم را آفریده و هر چند گاه یک بار بنا بر مصلحتی که تنها خود داند کسی را به پیغامبری نزد ایشان می فرستاد. این گونه توحید پس از عصر سه روزی به عنوان «توحید عددی» خوانده شده است.

خدا در کتب هندی مانند ودا و در عرفان هند و ایرانی اسلام جنبه متافیزیک دارد، همه جاهست و هیچ جانیست! بی شمار است، قابل اشاره حسی نبوده، فیض خدا ازلی و ابدی است، همچنانکه خورشید بی نور، خورشید نیست، خدای بی فینس هم خدا نباشد، پس هر وقت که خدا بوده جهان نیز بوده است. انسان تکامل یافته ترین موجود عالم مرکب از جزء الهی (روح) و جزء مادی است، اومی تواند و باید از راه تعلیم و ارتیاض جزء الهی خویش را گسترش دهد و از جزء مادی خود بکاهد تا به مرتبه «لیس فی جبتی الا الله» برسد. این گونه توحید پس از شیخ اشراق به عنوان «توحید اشراقی» شهرت یافته است. البته پس از یورشهای ایرانیان بر یونان و مصر و نیز یورشهای اسکندر بر ایران و امتزاج افکار و عقاید ملتها، دیگر چیزی بنام خداپرستی «هندی» محض یا اسرائیلی خالص باقی نمانده ولیکن می توان با توضیحات بالا در دوره اسلام نیز «توحید عددی» را بازمانده دوران اول تمدن (پرستش قوای مادی طبیعت) و «توحید اشراقی» را مربوط به دوره دوم (پرستش مجردات متافیزیک) بشمار آورد.

در قرآن کریم آیات توحید تنزیهی اشراقی و آیات تشبیهی «توحید عددی» در کنار هم آمده است و سپس آیت «منه آیات محکمت هن أم الكتاب و آخر متشابهات...» (عمران ۳: ۷) مشکل جمع میان آن دو گونه دیدگاه را در آن دورشته آیات حل کرده است برای آیات «توحید اشراقی» می توان آیت «الله نور السماوات...» (نور ۲۵: ۲۵) «ونحن اقرب الیه من جبل الوریل (ق. ۵: ۱۶) لایدرکه الابصار (انعام ۶: ۱۰۳) و مانند آنرا نمونه آورد و برای آیات «توحید عددی و تشبیهی» می توان «وجاء ربك والملك صفاء صفا» (نجر: ۸۹: ۲۲) و «وجه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة (بلد: ۷۵: ۲۳) والرحمان علی العرش استوی (طه: ۵: ۲۰) و مانند آنرا یاد کرد، و بیشتر اختلافات مسلمانان در دو قرن اول اسلام درباره تعیین «محکم» و «متشابه» این دودسته آیات بوده است.

پس از فتوحات عرب، هنگامی که مردم سکنه میان دورود از فرات تا سند زیر پرچم

اسلام گرد آمدند به سبب گرایش آباء اجدادی که این مردم به اشراق هندی داشتند اسلام را با جهان بینی اشراقی خود پذیرفته آیات اشراقی قرآن را «محکم» و آیات عددی را «متشابه» می خواندند . در صورتی که مردم سامی غرب نهر فرات (عرب و یهود) که گرایش آبائی ایشان به «توحید عددی» تورات شدیدتر می بود آیات عددی قرآن را «محکم» و آیات اشراقی را «متشابه» می نامیدند .

**مذهب حکومتی و مذهب مردم :** از نظر جغرافیائی ، حجاز در میان راه یمن به فلسطین قرار دارد . فلسطین در شمال ، مرکز تمدن یهود بوده پرتو اندیشه «توحید عددی» از آنجا بر حجاز می تابید و اعراب شمال شبه جزیره را که به «نزاریان» شهرت می داشتند بسوی خود می کشانید .

یمن یا «سبا» در جنوب شبه جزیره مرکز ارتباط هند با آفریقا و به «دالان چین» ملقب بود ( احسن التقاسم ص ۳۴ ) و مدتی پیش از اسلام در اشغال دولت ایران می بود دست آ، اندیشه اشراقی و گنوسیسم هند و ایرانی از آنجا بر حجاز می تابید و عرب جنوب را که «قحطانیان» خوانده می شدند بسوی خود می کشانید . شهرت مردم یمن به گنوسیسم تا آنجا بود که در شمال جزیره العرب نیز افرادی را که دارای افکار گنوسیستی بودند به لقب «برسابا = ابن سبا = سبائی» می خواندند .

در قرن هفتم میلادی ، عربهای مکه با اینکه در جنوب مدینه واقع است خود را «نزاری» و شمالی می شمردند و عربهای ساکن مدینه که در شمال مکه قرار دارد ، خود را «قحطانی» و جنوبی می دانستند . پس از فتح مکه بدست پیغمبر اسلام صلوات علیه ، اشراف مکه که خود را نزاری و شمالی می شمردند کینه شکست از قحطانیان را در دل نهفته در پی فرصتی می بودند که آن هم پس از مرگ نابهنگام پیغمبر (ص) دست داد . در انجمن «سقیفه بنی ساعده» نزاریان شمال حکومت را بدست گرفته ، ایده نولژی «توحید عددی» شمالی را مذهب رسمی اسلام شناختند که بعدها «سنت و جماعت» لقب گرفت . پس از انجمن سقیفه ، گنوسیستهای اهل صفا و دیگر منسوبان به یمن از قحطانیان و همچنین خاندان پیغمبر (ص) که افکارشان با گنوسیستها سازگارتر می بود ، کنار نهاده شده در اقلیت قرار گرفتند . پس از فتوحات قرن هفتم که پرچم اسلام تار و دستند افراشته شد مردم ساکن میان دو رود فرات تا سند اسلام را با حفظ ایده نولژی آباء اجدادی خود «توحید اشراقی» می پذیرفتند . زیرا که از قرن سوم میلادی و پس از تشکیل کنفرانسهای شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) بدست آذر فرنیخ پیروزگر و شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۹۰) و انجمن آذرباد با اسپندان ثنویت کهن مردم ایران بسوی نوعی «توحید اشراقی» و بان ته نیزم هندی به صورتهای «میترائیزم» و مزدایرستی کشانیده شده بود . این «توحید اشراقی» در دانشگاه های سورا (نزدیک

تیسفون) و جندی شاپور و حران و نصیبین و نیز مرکز علمی و کتابخانه اصفهان مورد بحث بود، یورشهای عرب هر چند مدتی این دانشگاه‌ها را خاموش کرد لیکن پس از آن ایشان کار تعلیم را از نو آغاز کرده بودند و بسیاری از وابستگان بدان دانشگاه در میان مردم باقی مانده زندگی جدیدی را بنام «موالی» وابسته به یکی از قبایل عرب مانند بنی عجل قیس، کنده، بنی اسد آغاز کرده بودند. در قرن اول که هنوز خروش عربها فرونشسته بود و یورش فتوحات به صورت جنگهای داخلی میان خود عربها ادامه می‌داشت به این موالی هیچگونه حق اظهار نظر داده نمی‌شد و تنها گهگاه برخی از ایشان اندیشه‌های گنوستیک خود را با استفاده از اختلافات سیاسی سران فاتح عرب پس از همساز کردن آن اندیشه با سیاست یکی از دو طرف نزاع، بنام آن سردار عرب پخش می‌کردند. نمونه این گونه رابطه فعالانه موالی را در میان «عکرمه» و ابن عباس و «کیسان» و مختار ثقفی و «کنگر کابلی» و محمد حنفیه می‌یابیم که در مقاله «حبرالامه» در مجله کاوه بیان شده است. در سده دوم هنگامی که شمشیرها به غلاف رفته «موالی» روشن فکر امکانات بیشتری یافته، اندیشه گنوسیزم هندو ایرانی به صورت مذهبهای اسلامی مسرجیان و قدریه و معتزلیان و غلات شیعه در آمده بود دوگانگی وجدائی مذهب رسمی دولت خلفا و مذهب توده‌های بومی که مسلمان شده بودند روز بروز آشکارتر می‌شد.

مذهب رسمی دولتی، از نظر ذهنی بر پایه «توحید عددی» نهاده شده و از نظر سیاست عملی بر تبعیض نژادی و استثمار بومیان بنفع عربها استوار بود، مذهب توده‌های مردم بومی از نظر ذهنی بر «توحید اشراقی» و از نظر عملی خواستار تساوی با عربها می‌بودند. مانده دارد

- ۱- این تقسیم بندی از آن اگوست کنت فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) می‌باشد.
- ۲- فردوسی در شاهنامه روابط ایران و یمن را تا دوره افسانه‌ای فریدون به پیش کشانیده گوید: سه پسر فریدون به یمن رفته قرار دادی با پادشاه یمن بسته بوده‌اند: شدند آن سه پسر مایه اندر یمن برون آمدند از یمن مردوزن

### انگار که هست

دل در بدو نیک دهر چون باید بست ؟	بر گردش چرخ، چون نمی باشد دست
وین عیش و طرب که نیست، انگار که هست	این محنت و غم که هست، پندار که نیست
خواجوی کرمانی قرن ستم و هشتم	